

استخوان آدمی بود و او را در آنجا فرود آورد پس گفت من ترا
بخواهم کشت بعد از آن ماله بپریم گفت این هم کشتگان که بی
من ایشانرا کشته ام پس گفت ماله ای از آن تو باشد و مرا کشت
گفت البته ترا بکشم و بعد از آن ماله بپریم گفت خیر تو میدانی
پس حواجه باز گان گفت که این قدر مرا مهلت ده تا وضو
ببازم و دور کعبه نماز بکنم و کعبه عرضه کنم بعد از آن
بگش گفت بر خیز پس وضو کرد و دور کعبه نماز از سر حضور
و این دعا بخواند **یا ودود یا ذی العرش المجید یا فعال**
یا کریم استکبر و جهل الکرم الی قیامه
عروشک و یقینک الی قیامت بها کل خلقک و رزقک
اللی و یسئ کل شی یا مغیث اغنی یا مغیث
یا مغیث اغنی پس چون دعا بکرد فی الفور سوار بر پی
شد و یک نیزه در دست که نور از سر آن میتابید پس آن نیزه
بزدوان زد را بکشت پس چون از دایم دامن آن
سوار را بگشتم و سولند دادم که توجه کسی گفت ملک ام

که محل

که محکم در آسمان جهنم است چون تو این دعا گویی در راه
آسمان بکشند پس ندایی آمد از آن سجانه و بعد از آن که ناله مرا
در یابید پس من دستور خواستم از آسمان جهنم به دوم
بازدگر که گفتی اغنی یا آسمان دنیا رسیدم سوم بار که گفتی
یا مغیث اغنی پیش تو حاضر شدم بعد از آن ملک برفت و این
حواجه باز گان قماش خود باز کرد و متوجه مدینه شد و بعد از
بلاذقه حظه رساله پله محلی صلوات الله برفت و این حکایت بیان کرد
پس فرمود صلوات الله که بر تو باد که ملازم این دعا باشی که اسم
اعظم ازین دعا بیرون نیست پس این شماست از اثر نماز و دعا
که یکی از اکابر دین اسم اعظم میدانست و یکی از
بریدان او دایم ازین بندگ دین التماس میکرد که یا شیخ مرا اسم اعظم
بیاورد پس شیخ فرمود که تا ملاذ بفلان در راه تو و هر چه
ببینی بیا و با من بگویی پس بریدند و در دیگر آنجا رفت پس پس
هشتاد ساله دید که آمد و نشست هم نوزم دارد و از راه دور
و در آن آمد و حسنه و بخاره که با که ترکمانی بوی رسید

۲۱۲